



می‌گویم تقریباً چون ممکن است من ندیده باشم، تاجایی که دیدم، نبود یا اندک بود و بی‌رنگ.» و این جمله پایانی گفت‌وگوی جلال ستاری در این نشریه است. در میانه هم وقتی تک تک نویسنده‌ها را بررسی می‌کند می‌بینیم به روزترین رمان‌ها را خوانده و حداقل آنهایی که شهرتی به دست آورده‌اند از نگاه او خارج نیستند.

باز هم می‌گویم شناخت داشتن از کاری که ستاری می‌کند او را متمایز کرده است. برای همین است که می‌بینیم سیر مطالعاتی و سیر تحصیلی‌اش طوری است که بی‌شک او یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین نویسندگان و پژوهشگران و صاحب‌نظران ایرانی است. این طور است که وقتی کسی مانند ابوالقاسم اسماعیل پور اسطوره‌شناس از او سؤال می‌کند که از بین نظریه‌پردازان اسطوره نظر کدام‌یک را قبول دارید او می‌گوید من نظر خودم را دارم.

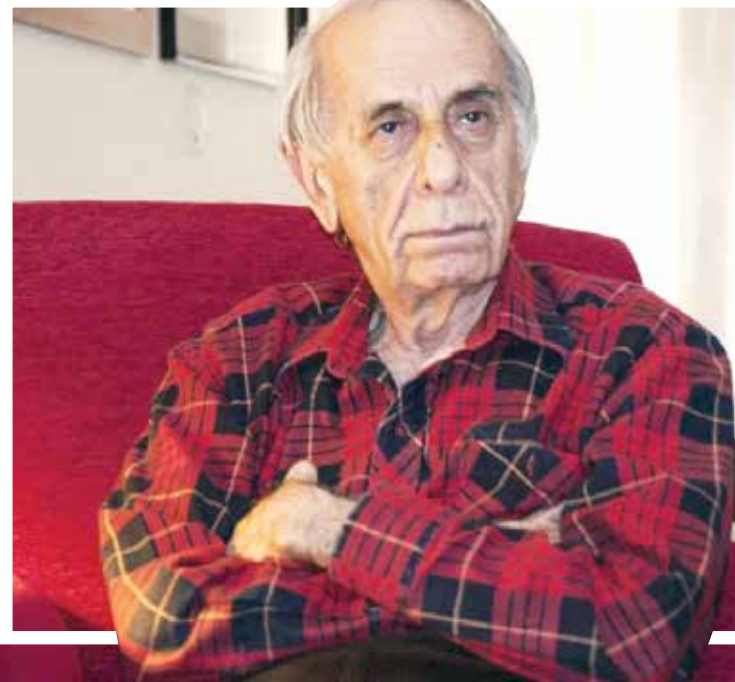
اصلاً همین حرف را باید بگیریم و تا ته حسن‌های جلال ستاری برویم. کسی که حرف و ایده و نظر خودش را در تخصص‌اش دارد. کسی که تنها و تنها کتاب‌هایی که ترجمه کرده نیست برای همین است که وقتی مثلاً همان گفت‌وگوی نشریه آیین را که می‌خوانید می‌بینید چه حرف‌ها و نکته‌های دقیقی در این نوشته‌ها است، مثلاً آنجا که از شهر تهران می‌گوید، ببینید: «تهران... نه شهری است که براساس یک اسطوره شکل گرفته باشد و نه یک آرمان

این که آدم پنج روز پیش از نود سالگی‌اش چشم بر دنیا ببندد یکی از غمگین‌ترین اتفاقات است. این نوشته‌ها درباره مردی است که در مرداد ۱۴۰۰ کمی پیش از نود سالگی از این دنیا می‌رود. بعضی وقت‌ها به سن آدم‌ها فکر می‌کنم و با خودم می‌گویم چرا این قدر زندگی کوتاه است حتی اگر نود سال زندگی کرده باشی باز هم کوتاه است. حالا فکر کنید آدم‌هایی هم هستند که کم‌تر و کم‌تر زندگی می‌کنند و باز هم کم‌تر. شعری دارد شمس لنگرودی که در آن می‌گوید «چهل وهفت سال! / و این برای پرنده‌ای که آوازش را / پیشاپیش / قسط لانه خود کرده / هیچ عمر کمی نیست»

همین‌جا هم طولانی بودن و هم کوتاه بودن را با هم دارد. یک وقت است که همین چهل وهفت عدد زیادی است و یک وقتی است که نود عدد کمی است. اصلاً آدم فکر می‌کند یکی مثل جلال ستاری چرا قرار است بمیرد؟ همه اینها باشد تا برسیم به جلال ستاری وقتی از اسطوره حرف می‌زند یا از تناتر می‌گوید. اصلاً بطور می‌شود وقتی نام این نویسنده و پژوهشگر و اسطوره‌شناس ایرانی می‌آید سریع تعداد کتاب‌های تألیفی و ترجمه‌اش به چشم می‌آید که او بیش از ۱۰۰ کتاب در کارنامه‌اش دارد. این تعداد کتاب یعنی چه؟ یعنی یک عمر تلاش برای یک زندگی و وقت گذاشتن برای ارتقای دانش و آگاهی. حالا اگر این دانش سمت و سوی اسطوره به‌خود بگیرد که

نگاه تازه به میراث خودی

«حافظ می‌گوید «بس نکته غیر حسن بیاید که تا کسی / مقبول طبع مردم صاحب نظر شود» و این طور است که همه چیز باید دست به دست هم بدهد تا یک پدیده به وجود بیاید، مثلاً خیلی‌ها می‌توانستند فیلسوف، دانشمند یا شاعر و نویسنده باشند اما خیلی از شرط‌ها باید باشد تا مقبولیت و موفقیت نصیب‌شان بشود. این طور است که با همین نگاه در هر شماره از صفحه «صد نکته غیر حسن» به یکی از شخصیت‌های مهم هنری و ادبی ایران و جهان می‌پردازیم تا ببینیم دلیل مهم بودن آنها در چیست؟ این هفته با جلال ستاری همراه می‌شویم. که به تازگی چهره در نقاب خاک کشید.



عکس: محسن محمودزاده / ایران

شهر است. یک شهر واقعی است که مادر آن زندگی می‌کنیم و حالا می‌خواهیم بدانیم که بعد از مدت ۲۰ سال در این شهر اسطوره‌ای ساخته و پرداخته شده یا نه؟ اگر بپذیریم اسطوره‌ای شده نمودش در کجا است؟ هیچ‌جا بهتر از رمان نیست. در رمان است که نویسنده خیال‌پردازی می‌کند و وقتی داستانی در جایی مثل شهر تهران اتفاق می‌افتد، بهترین جای نمود یافتن این اسطوره است. حتی بهتر از فیلم، تناتر یا تصویر است.» و همه این رمان‌های ابتدا تا زمان خودش را خوانده تا ببینید این اسطوره شکل گرفته یا نگرفته است. تکیه‌اش هم بر همان تخیل است که در رمان قاطی واقعیت می‌شود. این طور است که می‌بینیم چنین دیدگاهی چقدر برای ادبیات ما ضروری بوده است. چقدر باید کسی مانند جلال ستاری در این اسطوره‌شناسی اهمیت داشته باشد که بتواند امروز را بررسی کند. حالا گذشته از همه آنهایی که ترجمه کرده و نویسنده‌ها و اندیشه‌هایی که معرفی کرده است. جدای این که وقتی می‌خواهید نظریات تناتر را بخوانید حتماً باید آثار ستاری را در زمینه تناتر هم بخوانید. چقدر مثلاً کتاب میر چا لیاده و آن نظرات می‌تواند راهنمای شما باشد. چقدر برای ما که تناتر خوانده‌ایم این نظریه‌ها جذاب و راهگشاست. یا وقتی که از کتاب مهم «هزار و یک شب» حرف می‌زند می‌بینیم چقدر این کتاب برای او اهمیت دارد و بطور می‌تواند این اسطوره‌شناس در تحلیل این قصه شرقی آدم را متحیر کند. بنابراین اگر بخواهیم جلال ستاری را در یک جمله خلاصه کنیم باید به این حرف او ارجاع بدهیم که می‌گوید: «برنامه من از یک سو برگردان مبانی نظری اندیشه‌های اندیشمندان غربی و از سوی دیگر نگاه تازه به میراث خودی است.» و این فشرده‌ای از آدمی است که بی‌شک فقدانش جبران‌ناپذیر است. ■

عجیب سرزمینی است. عجیب است که شما پا در گذشته داشته باشید و از گذشته بگویید و اسطوره‌ها را بررسی کنید و آنها را بشناسانید و از آن طرف هم همین اسطوره‌ها را با امروز گره بزنید. این یعنی شناخت داشتن از راهی که دارید می‌روید. این یعنی شما هزاران حسن دارید. این یعنی شما آدمی امروزی هستید که یک نگاه‌تان به گذشته است و یک نگاه‌تان به زندگی روزمره‌تان. نگاه‌تان این است که امروز را با دیروز پیوند بزنید و بدانید این اسطوره در زندگی روزمره چه کار کردی دارد و اصلاً تلاش کنید که به همه بگویید که از این تأثیرات غافل نباشید. اینها یعنی شما باید و باید از روزمره‌تان هم آگاه باشید. اصلاً بطور است که یک آدم بیش از ۱۰۰ کتاب داشته باشد و آدم به روزی هم نباشد؟ در میان همه کتاب‌ها و نوشته‌های ستاری به گفت‌وگویی بر می‌خورید که در نشریه «آیین» در سال ۱۳۸۵ منتشر شده است. نام این مقاله این است: «غیبت انسان مدرن در رمان‌های معاصر». این گفت‌وگو را که می‌خوانید متوجه می‌شوید که این نویسنده مترجم چقدر از ادبیات روز خبر دارد و چقدر می‌تواند آدم با شناختی باشد که بتواند این طور رمان‌ها و داستان‌های ایرانی را بررسی کند و حرف درستی بزند که این انسان مدرن است که در این رمان‌ها حضور ندارد. این همان حضور پیدا نکردن اسطوره‌های مدرن است در این رمان‌ها. در این نوشته او می‌گوید رفتار رمان ایرانی هنوز به یک جریان تبدیل نشده است و یک جایی هم می‌گوید اگر می‌خواهید مثلاً از تاریخ مشروطه بنویسید باید داستان خلق کنید و تاریخ نگویید و گرنه کسروی تاریخ را نوشته است و بعد هم این جمله درخشان را اضافه می‌کند که: «البته این خلاقیت می‌خواهد که کار سختی است.» و بعد هم در پاسخ به این پرسش که انسان مدرن ایرانی در رمان‌های ما نیست، می‌گوید: «تقریباً نیست،